

متن زیر نامه یک رفیق ارسالی از ایران خطاب به من (کاظم بهارلو) نوشته شده است. بعلت اهمیت تکات مندرجه در آن تصمیم گرفتم آنرا بدون کم و کاست انتشار دهم.

نامه یک رفیق از ایران درباره فرصت ها

و فرصت سوزی ها و انفعال در دوره " انتخابات "

با سلام. این نامه را با هیجان و کمی عصبانیت برایت می نویسم. هیجان از دیدن فرصت هایی که شکل می گیرند و عصبانیت از فرصت سوزی ها و انفعالی که از سوی دوستان و همسنگرانمان می بینم. منظورم همین فضایی است که قبل از انتخابات در کوچه و خیابان های شهرهای مختلف ایجاد شده است. دیروز خیابان های تهران خیلی شبیه به سال ۵۷ شده بود. خیلی شبیه به روزی که شاه در رفت! البته این وسط یک تفاوت بزرگ وجود داشت. آن روزها یک انقلاب جریان داشت و در دل آن شور و شوق، جریان های سیاسی انقلابی و آزادیخواه نقش برجسته ای بازی می کردند. اما این بار دارند از این انرژی شورانگیز توده های مردم به ویژه جوانان و زنان، زیر شعارهایی استفاده می کنند که آشکار به نفع یک جناح از حاکمیت ارتجاعی مذهبی است. اما همین که مردم در مقیاس وسیع در خیابان هستند، باعث شده که کنترل خفقتانی خیلی تضعیف شود. می دانم که موقتی است؛ و درست به همین خاطر می خواهم به سر همه افراد فعال در جنبش های اجتماعی مختلف نهیب بزنم که جای شما خالیست! اینجاست که فرق ادعا و عمل واقعی معلوم می شود. از همه بیشتر، فعالان جنبش کارگری را می گویم. چه شد آن همه ادعا در مورد ضرورت آوردن مبارزه به خیابان و اعلام خواسته های بر حق کارگران و زحمتکشان به گوش همه مردم؟ آیا منظور فقط اینست که با دادن یک اطلاعیه و فرستادن آن به شبکه های ماهواره ای بخواهیم نیروی خود را افزایش دهیم و خواسته های بخش های تحتانی جامعه را به این طریق به مساله عمومی تبدیل کنیم؟ چشم هایتان را باز کنید، مرتجعین و دشمنان قسم خورده کارگران و زحمتکشان، مهره های شناخته شده و امتحان پس داده رژیم اسلامی خود را به عنوان منجی مردم معرفی کرده اند و صدها هزار نفر در خیابان های پایتخت دارند اسم آنان را فریاد می کنند. ای دوستانی که بعد از مراسم اول ماه مه در پارک لاله بحث از این می کردید که باید به خیابان آمد و برای بیان خواسته ها جرات کرد و از هزینه دادن نترسید؛ پس حالا کجا هستید؟ حالا که هزینه ای در کار نیست! واقعا دور از ذهن است که به شکل گروه های چند نفره، یعنی به همین شکل طبیعی که الان جوانان در خیابان هستند و بحث های خیابانی را بر پا داشته اند، به خیابان بیاییم و شعارها و بحث های خود را به میان همین توده جوانان و زنان ببریم؟ نمی شود به وظیفه افشاگری سیاسی از کل نظام و همه بحث های خوب و صحیحمان در مورد انتخابات، در خیابان عمل کنیم؟ کافیس چرخ در بین این گروه های عظیم بزنید و متوجه شوید که چقدر ناآگاهی و ناروشنی در مورد اوضاع سیاسی، در مورد دولت، در مورد نظام و موقعیت بین المللی زیاد است. متوجه شوید که چقدر مردم تشنه آگاهی اند و کوچکترین بحث متفاوتی فوراً نظرشان را جلب می کند. متوجه شوید که چه ساده مرتجعین می توانند با کمی رنگ عوض کردن، برنامه های ارتجاعی و وعده های دروغین خود را بین این جمعیت جا بیندازند. هر روز که می گذرد و بیشتر با انفعال دوستان خود در جنبش های اجتماعی مختلف روبرو می شوم (منظورم رفرمیست ها و سازشکارانی که در ستادهای موسوی و کروی رفت و

آمد دارند و اتفاقاً خیلی هم فعال هستند نیست!) بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که انگار در بین خودمان هم خیلی‌ها امید به «تغییر» از راه انتخابات بسته‌اند و منتظرند که شاید در فردای انتخابات، از این نمد برای طبقه کارگر هم کلاهی دوخته شود! هنوز هم دیر نشده. هنوز هم می‌توان با همفکری و یک برنامه‌ریزی عملی و متحد شدن نزدیکترین افراد و گرایش‌ها به هم، از این فرصت استفاده کرد و حداقل بندها و ارتباطات خوبی را برای فعالیت‌های بعدی با عناصر پیشرو و مبارزه‌جویی که در میان توده‌ها ظرفیت خود را نشان می‌دهند برقرار کرد. بجنبیم!

نوزدهم خرداد ۱۳۸۸ برابر با نهم ژوئن ۲۰۰۹